



پیغام عشق

قسمت هشتصد و بیست و سوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۲ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱۲

زهره‌های پردلان هم بردرد

نه رود ره، نه غم کاری خورد

زهره دلبران و انسان‌های شجاع پاره می‌شود. نه می‌توانند راه بروند و نه در فکر کاری می‌روند. بلکه مات و مبهوت می‌مانند. [اگر از دشمن پنهان، من ذهنی و همانیدگی‌هایی که در درون دارید، باخبر بودید نمی‌توانستید روی خود کار کنید، بنابراین زندگی به تدریج همانیدگی‌ها را به ما نشان می‌دهد و تبدیل هشیاری را با آهنگ قضا و کن‌فکان انجام می‌دهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۱۵

اندرو نه حيله مآند، نه روش

پس کنم ناگفته‌تان من پرورش

بنابراین برای انسان نه تدبیری می‌ماند و نه حرکت و جنبشی، پس بی‌آنکه از آن دشمن درونی سخنی بگویم هشیاری شما را پرورش داده و تبدیل می‌کنم. [در کار پرورش و تبدیل هشیاری‌تان عجله نکنید، سؤال نکنید و به خود سخت نگیرید، متعهدانه روی خود کار کنید، پس از مدتی می‌بینید که تبدیل شده‌اید.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار، صدرِ توست راه



زیرا مراتب پرورش، پختگی و باز شدن فضای درون نهایتی ندارد. پس صدر مجلس و آن مرتبه عالی عرفانی را که ذهنت نشان می‌دهد رها کن زیرا با ذهن، رسیدن و مقصدی در کار نیست. در این لحظه اولین قدم را با فضاگشایی درست بردار که مرتبه عالی تو این است که همواره روی خود کار کنی و در راه باشی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۲

ششّه می‌گیر و روز عاشورا

تو نتانی به کربلا بودن

*ششّه: شش روز اول بعد از عید فطر

تو همان راه من‌ذهنی و کارهای سطحی آن را در پیش بگیر، ششّه بگیر (شش روز اول بعد از عید فطر را روزه بگیر) و مراسم عاشورا را برگزار کن، ولی نمی‌توانی در کربلا باشی یعنی نسبت به من‌ذهنی شهید شوی. [اصل این است که فضا را باز کنی، پندار کمال، آرزوها و توقعات من‌ذهنی را شناسایی کرده و نسبت به من‌ذهنی بمیری.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۸

قوّت از حق خواهم و توفیق و لاف

تا به سوزن بر کنم این کوه قاف

فضا را باز می‌کنم و از خداوند صبر، نیرو، توفیق و تدبیر می‌طلبم تا کوه قاف همانندگی‌ها را با سوزن حضور بکنم و ببندازم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین

آنچه ممکن نبود، در کف او امکان بین



تو بیا فضا را باز کن و سبب‌سازی و دانایی خداوند را ببین که چگونه تبدیل هشیاری و آزاد شدن از همانیدگی‌ها که از نظر ذهن غیرممکن می‌نماید در دست قدرت خداوند با فضای گشوده‌شده کاری آسان و سریع است. [یکی از دلایل عدم موفقیت ما در این راه، افتادن به علت‌ها و سبب‌سازی ذهن و ترس از رها کردن دانش ذهنی است].

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

مترسان دل، مترسان دل، ز سختی‌های این منزل

که آب چشمه حیوان بُتا هرگز نمیراند

ای انسان، از سختی‌های تبدیل هشیاری‌ات ترسی به دل راه نده و مرکزت را از جنس جسم و همانیدگی نکن. مراحل تبدیل را با اعتماد به زندگی سپری کن که آب چشمه حیات، انرژی زنده‌کننده‌ای که از این فضای گشوده‌شده و هشیاری‌ات می‌آید هرگز تو را نمی‌کشد بلکه درون و بیرون‌ت را زنده و پربرکت‌تر خواهد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۸

رفت آن ماهی، ره دریا گرفت

راه دور و پهنه پهن گرفت

[در داستان سه ماهی، در دفتر چهارم مثنوی]، آن ماهی عاقل بدون مشورت با ماهی‌های دیگر حرکت کرد و راه دریا را که راهی بسیار طولانی و پهن‌اور بود درپیش گرفت [همانطور هرکسی می‌تواند با فضاگشایی، عدم کردن مرکزش و بدون مشورت با من‌های ذهنی دیگر، مشعل خرد را به دست گرفته، راه زنده شدن به خداوند را تا بی‌نهایت او درپیش بگیرد].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۹

رنج‌ها بسیار دید و عاقبت

رفت آخر سوی امن و عافیت



آن ماهی دورانیش رنج‌های بسیاری را تحمل کرد و سرانجام به جای امن و سلامتی رسید؛ ما هم باید با صبر و کشیدن درد هشیارانه از چالش‌هایی مثل ملامت‌ها و سخت‌گیری‌های قرین و نزدیکان، خود را محافظت کنیم تا به خرد، حس امنیت و قدرت خداوند در درونمان دسترسی پیدا کرده و زنده شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۷

می‌گردِ گردِ شهرِ خوش، با شاهدان در کشمکش

می‌خوان تو لأُقْسِمُ نِهَان، تا حَبْدًا هَذَا الْبَلَدِ

*حَبْدًا: چه نیکو، زهی، خوشا

ای انسان مرتب فضاگشایی کن، به ذهن نرو و با کسانی که با فضاگشایی رویشان زیبا شده در حال مراوده و بده‌بستان عشق باش. به‌طور نهانی و در درون «لأُقْسِمُ» یعنی قسم به این فضای یکتایی را بخوان تا سرانجام در آن فضا ساکن شده، هشیارانه متوجه شهر یکتایی شوی.

(قرآن کریم، سوره بلد (۹۰)، آیه ۲-۱)

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حَلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ.»

«قسم به این شهر. و تو در این شهر (فضای یکتایی) سکنا گرفته‌ای.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۴

عشق‌گزین عشق و درو کوبه می‌ران و مترس

ای دل تو آیتِ حق، مُصْحَفُ کُزْ خَوَان و مترس



ای انسان، عشق و فضاگشایی را انتخاب کن، در آن اسب بدون و نترس! ای که دل و مرکز گشوده‌ات نشان خداوندست، تو قرآن درونت را کج بخوان یعنی خودت را بیان کن و به دنبال کمال طلبی ذهن نرو. [من ذهنی می‌خواهد خود را برتر و خاص نشان داده و کارهایش کامل و بی‌عیب باشد].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰

لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب

سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب

*لوک: آن که به زانو و دست راه رود از شدت ضعف و سستی، عاجزی و زبونی

*خفته: خوابیده، خمیده

*غیژیدن: خزیدن، چهاردست‌وپا مانند کودکان راه رفتن، به روی زانو نشسته راه رفتن

چه ناتوان، چه خمیده و بی‌ادب، خلاصه در هر حالت و شکلی که هستی خود را به سوی او بکشان و خدا را طلب کن. به دنبال رفتار کامل، فکر کامل و فضاگشایی کامل نباش!

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۴

آن یکی یاری پیمبر را بگفت

که منم در بیع‌ها با غبن جُفت

*بیع: معامله

*غبن: زیان در خرید و فروش

یکی از یاران پیامبر (ص) به او گفت: من همیشه در دادوستد و خرید و فروش‌ها ضرر می‌کنم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۵

مکرِ هر کس کو فروشد، یا خرد

همچو سحرست و، ز راهم می برد

یار پیامبر گفت: هر کس که به من چیزی می فروشد و یا از من چیزی می خرد، فریب و نیرنگش مانند جادو مرا تحت تأثیر قرار می دهد، مرا به بیراهه می کشد و به اشتباهم می اندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۶

گفت: در بیعی که ترسی از غرار

شرط کن سه روز خود را اختیار

پیامبر فرمود: تو که می ترسی در معامله سرت را کلاه بگذارند. هنگام خریدن کالا، سه روز مهلت فسخ معامله را از طرف مقابل بگیر تا بتوانی درباره اش فکر کنی. ما هم در دادن همانیدگی و گرفتن زندگی و فضای گشوده شده باید با صبر و تأنی پیش برویم، سؤال نکنیم و با ذهن عجله ای برای به حضور رسیدن نداشته باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۷

که تأنی هست از رحمان یقین

هست تعجیلت ز شیطان لعین

زیرا فضاگشایی، تأمل و صبر کردن از خداوند است و شتاب و عجله و سؤال کردن از شیطان یا من ذهنی لعنت شده.

حدیث

«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»



«درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۰

با تائی گشت موجود از خدا

تا به شش‌روز این زمین و چرخ‌ها

خداوند این زمین و آسمان را طی شش روز، به تدریج آفرید. پس تبدیل انسان به هشیاری حضور هم به وقت خودش با آهنگ قضا و کن‌فکان صورت می‌گیرد، بنابراین نباید با ذهن عجله کند بلکه باید صبر پیشه کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۱

ور نه قادر بود کو کن‌فیکون

صد زمین و چرخ آوردی برون

و آلا خداوند می‌توانست به محض گفتن کن‌فیکون، باش پس می‌شود به همه چیز جامه هستی بیوشاند، صدها زمین و آسمان بیافریند و تبدیل شدن انسان‌ها از هشیاری جسمی به هشیاری حضور را در لحظه‌ای انجام دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۲

آدمی را اندک‌اندک آن همام

تا چهل سالش کند مرد تمام

آن خداوند بزرگ، انسان را کم‌کم در مدت چهل سال به کمال می‌رساند و به حضور زنده می‌کند. [البته اگر مادران به بچه‌ها عشق بدهند این کودکان می‌توانند در شش‌هفت‌سالگی هم به حضور برسند].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۳

گرچه قادر بود کاندِر یک نَفَس

از عدم پَران کُند پنجاه کس

و اَلّا خداوند می توانست که در یک آن، پنجاه نفر را از عَدَم به خودش زنده کند اما این کار را نمی کند و با سرعت کن فکان هشیاری ما را تبدیل می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۴

عیسی قادر بود کو از یک دعا

بی توقّف برجهاند مُرده را

درجایی که حضرت عیسی با یک دعا می توانست در لحظه ای مُرده ای را زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۵

خالق عیسی بتواند که او

بی توقّف مردم آرد تُو به تُو؟

آیا خالق عیسی نمی تواند که بیدرنگ در لحظه ای انسان های بی شماری را به خودش زنده کند؟ البته که خالق عیسی قادر است هر انسانی را با سرعت کن فکان، بدون وقفه فوراً به خودش زنده کند. اما طرح زندگی این است که انسان هشیارانه در من ذهنی به این شناسایی و تشخیص برسد که نباید من ذهنی را قوی سازد و با او هم کاری کند، بلکه باید نسبت به او بمیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۶

این تائی از پی تعلیم توست

که طلب آهسته باید بی سگست

*بی سگست: بی وقفه، ناگسسته

این تائی و عجله نکردن، یعنی همین فضا را باز کردن و باز نگه داشتن، همه برای تعلیم و پختگی توست چراکه این «طلب» باید آهسته آهسته، اما بدون وقفه با فضاگشایی و عدم کردن مرکز صورت بگیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۷

جوبیکی کوچک که دایم می رود

نه نجس گردد نه گنده می شود

برای مثال، جویبار باریکی که دائماً در جریان است، نه نجس شده و نه بوی تعفن می گیرد، به عبارت دیگر اگر کسی مرتب فضا را باز کرده و با صبر و تائی پیش رود، جوی آب حیات به چهاربعدش جاری شده و سبب تغییر او خواهد شد، اما به محض فضا بندی جریان این جو قطع می شود. در نتیجه به ذهن رفته و در فکرهای پی در پی و دردها غرق خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳

جوق جوق و، صف صف از حرص و شتاب

مُحترز ز آتش، گریزان سوی آب

*جوق جوق: دسته دسته

*مُحترز: دوری کننده، پرهیز کننده

من‌های ذهنی، از روی حرص و عجله‌ای که برای رسیدن به همانیدگی‌ها دارند، دسته‌دسته و گروه‌گروه از آتشِ دردِ هشیارانۀ دیدن همانیدگی‌ها و آزاد شدن از آن‌ها، که با فضاگشایی صورت می‌گیرد، دوری کرده و به سوی آب، که نمادِ جهنمِ من‌ذهنی و دردهای ناشی از همانیدگی‌هاست می‌گریزند.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: فاطمه

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۲۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۲ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۴

لاجرم، ز آتش برآوردند سر

اعتبار الاعتبار ای بی خبر

*اعتبار الاعتبار: عبرت بگیر، عبرت بگیر

[رفتن به ذهن، آب است و فضاگشایی آتش] به ناچار آنهایی که به سوی آب می روند چون دچار درد می شوند از آتش سر درآوردند. ای انسان بی خبر عبرت بگیر.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵

بانگ می زد آتش ای گیجان گول

من نی ام آتش، منم چشمه ی قبول

*گول: ابله، نادان

آتش درد هشیارانده فریاد می زند که ای گیجان ابله، ای کسانی که با چشم همانیدگی می بینید، من آتش نیستم، بلکه من چشمه رضای الهی هستم؛ این سختی ای که ذهن نشانت می دهد واقعاً سختی و آتش و درد نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۹

من غلام آنکه اندر هر رباط

خویش را واصل نداند بر سِماط

*رباط: خانه، سرا، منزل، کاروان سرا



*سِمَاط: بساط، سفره، خوان، فضای یکتایی، فضای بی‌نهایت گشوده شده

من «غلام» انسانی هستم که با فضاگشایی و تائی، بدون عجله، سؤال و با تمرکز روی خودش جلو می‌رود و در هیچ مرحله‌ای ادعا نمی‌کند که به فضای یکتایی رسیده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۶۰

بس رباطی که نباید ترک کرد

تا به مسکن در رسد یک روز مرد

انسان در طول سفر خود از ذهن به فضای یکتایی، مراحل مختلفی را باید رد کند تا یک روزی به مقصد نهایی زنده شدن به خدا برسد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷۰

مکر شیطان است تعجیل و شتاب

لطف رحمان است صبر و احتساب

*احتساب: حساب کردن، در این جا به معنی حسابگری

عجله، شتاب و سؤال پرسیدن با من‌ذهنی که زودتر این تبدیل هشیاری جسمی به هشیاری حضور انجام شود مکر شیطان است و صبر، خردورزی و فضاگشایی لطف خداوند رحمان است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴

گر نخواهم داد، خود ننمایم

چونش کردم بسته‌دل، بگشایم



[مولانا از زبان خداوند می گوید:] اگر نمی خواستم انسان را به حضور برسانم، فضای گشوده شده و زنده شدن به خداوند را نشان نمی دادم. ولی چون او را بسته دل کردم، پایش را از همانیدگی ها باز می کنم. [این نکته در مورد مادیات هم صدق می کند. هر چیزی که از فکر انسان می گذرد، حتماً می تواند به آن برسد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۶

چون فراموش خودی، یادت کنند

بنده گشتی، آنکه آزادت کنند

هرگاه من ذهنی ات را فراموش کرده و فضا را باز کنی، خداوند تو را یاد می کند. اگر با تسلیم و فضاگشایی بنده خدا و موازی با زندگی شدی، آن موقع خداوند تو را از همانیدگی ها آزاد و رها می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۱۳

زیر بالش ها و زیر شش نمد

خفت پنهان، تا ز زخم شه رهد

[این بیت مربوط به داستانی است که دلکی با شاه شطرنج بازی می کند، دلک بازی را می برد و شاه او را زیر کتک می گیرد.] دلک نیز زیر چند بالش و زیر شش لایه نمد مخفی شد تا از ضربات شاه جان سالم به در ببرد. هر انسانی مانند این دلک با خداوند شطرنج بازی کند و با عقل من ذهنی اش بخواهد او را شکست دهد، اعتراض و ناله و شکایت کند، درد خواهد کشید. با این که خود را زیر همانیدگی های زیادی مخفی کرده تا درد شکست و بی مرادی های خود را کمتر کند اما حاضر به توبه کردن و اعتراف به باختن نیست.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۱۴

گفت شه: هی هی چه کردی؟ چیست این؟

گفت: شه، شه، شه، شه ای شاه گزین

شاه به دلک گفت: این چه کاری است که می کنی؟ این عمل دیگر چیست؟ چرا بازی را ادامه نمی دهی؟ دلک گفت ای شاه برگزیده کیش و مات شدی. [یعنی من ذهنی کماکان در مقابل خداوند گستاخانه به مقاومت ادامه می دهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۱۵

کی توان حق گفت جز زیر لحاف

با تو ای خشم آور آتش سجاف

*آتش سجاف: کنایه از آدمِ خشمگین

ای خشمگین آتشین مزاج، ای خداوند، حرف حق را با تو جز در زیر لحاف کی می توان در میان گذاشت؟ [این تصور نادرست من ذهنی است که نمی فهمد. فکر می کند که خداوند به حرف و انتقادات او گوش نمی دهد و خشمگین می شود. عقل من ذهنی می خواهد اتفاقات را خودش تعیین کند، مقاومت می کند. در نتیجه کتک می خورد تا بفهمد این کار درست نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۱۶

ای تو مات و من ز زخم شاه مات

می زخم شه شه به زیر رخت هات

ای خداوند تو در شطرنج مات شده ای و من نیز از ضربات و زخم های تو مات شده ام. من اینک زیر بالش و نمد، در ذهن و زیر همانیدگی هایم، چنین می پندارم که تو را کیش و مات کرده ام.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۹

هر که را فتح و ظفر پیغام داد

پیش او یک شد مُراد و بی مُراد

*ظفر: پیروزی، کامروایی

هرکسی که در اطراف اتفاق این لحظه فضاگشایی کند و به‌طور عینی پیروزی و وصل را تجربه کند، در نظر چنین کسی به مراد رسیدن و بی مراد شدن یکی‌ست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۰

هر که پایندان وی شد وصل یار

او چه ترسد از شکست و کارزار؟

*پایندان: ضامن، کفیل

هرکسی که فضا را باز کند، خداوند کفیل و ضامن پیروزی و وصل اوست، پیروزی چنین کسی را خداوند، هم به‌لحاظ فضاگشایی به‌صورت معنوی و هم به‌لحاظ انعکاسش در بیرون، به‌صورت مادی تضمین می‌کند. چنین انسانی چه ترسی از بی‌مرادی‌ها و شکست‌هایی که ذهنش نشان می‌دهد، دارد؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۱

چون یقین گشتش که خواهد کرد مات

فوت اسپ و پیل هستش تُرّهات

*تُرّهات: سخنان یاوه و بی‌ارزش، جمع تُرّهه؛ در این جا به‌معنی بی‌ارزش و بی‌اهمیت



چنانچه اگر انسانی که در بازی شطرنج با خدا فضا را باز کند، یقین بداند که با آوردن خرد زندگی به فکر و عملش من ذهنی را مات کرده و او را خواهد بُرد، بنابراین از دست دادن مهرهٔ اسب و فیل، به معنی از دست دادن همانیدگی‌ها، برایش اهمیتی ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۳۹

دستگه و پیشه تو را، دانش و اندیشه تو را

شیر تو را پیشه تو را، آهوی تاتار مرا

خداوندا، من متوجه شده‌ام که عقل ذهن کار نمی‌کند بنابراین دانش، اندیشه و سیستم فکری از پیش ساخته شدهٔ آن و هم‌چنین شیر بودن در پیشهٔ این دنیا را کنار می‌گذارم و فقط آهوی تاتار یعنی همین اتحادم با تو برایم مهم است. مهم این است که آن هشیاری ناب، آن عشق که یکی شدن با زندگی در این لحظه در اثر فضاگشایی است، میسر است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۱۱۱

پهلوی شه آمده‌ای، مات شو

مات منی، مات منی، مات من

ای انسان، تو از زمانی که به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا وارد این جهان شدی، همیشه «پهلوی» من بوده‌ای؛ بنابراین «مات شو» مقاومت و قضاوت نکن و ذهن من دار خود را به‌کار نینداز. تو در هر لحظه با فضاگشایی بگو مات و تسلیم من هستی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۷۳۴

در نجاتش مات هست و هست در ماتش نجات

زان نظر ماتیم ای شه آن نظر بر مات باد



در نجات دادنِ او مات هست و در مات شدنش نجات. ای شاه، ای خداوند، به همین دلیل ما مات تو هستیم تا آن نظر خوب، توجه و عنایتت به ما باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۶۷

لعبِ معکوس است و فرزین بندِ سخت

حیله کم کن کارِ اقبال است و بخت

*لعبِ معکوس: بازی وارونه

این بازی شطرنج با خدا یک بازی وارونه و پیچیده‌ای است. مقاومت و قضاوت کردن و درعین حال فکر کردن و با این فکر با خداوند شطرنج بازی کردن، خوب نیست. حیله و فکرهای همانیده را کم کن؛ کارِ انسان، کارِ اقبال و بخت است و آن موقعی است که تو فضاگشایی می‌کنی، از جنس فضای گشوده‌شده می‌شوی و مرکزت عدم می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۵

مکرِ حق را بین و مکرِ خود بهیله

ای ز مکرش مکرِ مکاران خجل

*بهیله: رها کن

به قضا و تدبیر حق توجه کن و تدبیر ذهنی خود را کنار بگذار و برحسب آن فکر و عمل نکن؛ چراکه تدبیر الهی از من ذهنی عبور می‌کند و انسان را به زندگی می‌رساند و هیچ‌موقع مطابق با تدبیر و فکرهای من ذهنی نیست. ای خدایی که مکر تو من‌های ذهنی مکار را شرمنده کرده‌است و این موضوع باعث می‌شود که آن‌ها همیشه شکست بخورند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

ندای فَاَعْتَبِرُوا بَشْنُوید اُولُوْاْاَبْصَار

نه کود کیت، سَرِ آستین چه می خایید؟

* فَاَعْتَبِرُوا: عبرت بگیرید

* اُولُوْاْاَبْصَار: صاحبان بصیرت، مردمان روشن بین

* خاییدن: جویدن، چیزی را با دندان نرم کردن

ای صاحبان بصیرت و انسان‌های فضاگشا، ندای «عبرت بگیرید» را بشنوید. شما کودک نیستید، شما این من ذهنی ساخته شده از فکر نیستید، چرا با من ذهنی فکر و تدبیر می‌کنید و کارهای بیهوده انجام می‌دهید و وقت خود را تلف می‌کنید؟

قرآن کریم، سوره حشر (۵۹)، آیه ۲

«... فَاَعْتَبِرُوا يَا اُولِيَ الْاَبْصَارِ.»

«... پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

خود اعتبار چه باشد به جز ز جو جستن؟

هلا، ز جو بجهد آن طرف، چو برناید



معنی «عبرت بگیرید» چیزی جز پریدن از جوی ذهن و فکرهای همانیده نیست. آگاه باشید، هرچه زودتر فضا را بگشایید تا از این جوی استدلال، علت و معلول و سبب‌سازی ذهن به آن طرف، به فضای یکتایی، بپرید؛ زیرا شما جوان هستید، از جنس خدایید و توانایی پریدن از آن را دارید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶۸

نیست شطرنج تا تو فکر کنی

با توکل بریز مهره چو نرد!

زندگی شطرنج نیست که تو بنشینی و فکر همانیده کنی. مانند تخته‌نرد با توکل بر خدا، با فضاگشایی در هر لحظه، مهره بریز.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۸

جمله استادان پی اظهار کار

نیستی جویند و جای انکسار

*انکسار: شکسته شدن، شکستگی، مجازاً خضوع و فروتنی

همان‌طور که استادان حرفه‌های گوناگون برای نشان دادن استادی خود، به دنبال نیستی و خرابی و شکستگی هستند تا آن را درست کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۹

لاجرم استاد استادان صمد

کارگاهش نیستی و لا بود



*صمد: بی نیاز و پاینده، از صفاتِ خداوند

ناگزیر خداوند بی نیاز که استاد تمام استادان است کارگاهش نیستی و لا کردن پندار کمال و ناموس بدلی است. یعنی انسان باید هستی مجازی اش را در هر لحظه با فضاگشایی انکار کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

هر کجا این نیستی افزون تر است

کارِ حق و کارگاهش آن سر است

در هر کسی این نیستی و مرکز عدم بیش تر باشد، من ذهنی اش کوچک تر و کارِ خدا و کارگاهِ زندگی همان جاست.

با تشکر:

تنظیم کننده متن: سمانه

گوینده: سمانه

منابع: برنامه ۹۲۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com